

نمایش بازی ازدواج

ادوارد البی

مترجم
حسین فاضل



۱۳۹۹

با اسکن کد QR کپی اطلاعات بیشتر و آرایه‌های انتشارات افراز را دریافت کنید.



afrazbook.com

@afrazbook



66977166 - 66401585



ebook.afrazbook.com

سرشناسه	:	آلبی، ادوارد، ۱۹۲۸ - م. Albee, Edward
عنوان و نام پدیدآور	:	نمایش بازی ازدواج/ادوارد البی؛ مترجم حسن فاضل.
مشخصات نشر	:	تهران: افراز، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۶۸ ص.
شابک	:	۹۷۸۶۰۰۳۲۶۴۳۳۵
وضعیت فهرست نویسی:	:	فیبا
یادداشت	:	عنوان اصلی: The collected plays of Edward Albee., 2005.
موضوع	:	نمایشنامه آمریکایی-- قرن ۲۰ م.
موضوع	:	American drama -- 20th century
شناسه افزوده	:	فاضل، حسن، ۱۳۶۱ -، مترجم
رده بندی کنگره	:	PS۳۵۵۱
رده بندی دیویی	:	۵۴/۸۱۲
شماره کتابشناسی ملی:	:	۵۷۳۰۴۸۶



انتشارات افراز

دفتر مرکزی و فروش: خیابان دانشگاه، پایین تر از جمهوری، کوچه دانا، پلاک ۱۲

تلفن: ۶۶۹۷۷۱۶۶

مرکز پخش: ۶۶۴۸۹۰۹ - ۶۶۴۰۱۵۸۵

وبسایت و فروشگاه اینترنتی: www.afrazbook.com

اپلیکیشن افراز: ebook.afrazbook.com

نمایش باری ابدواج

ادوارد البی

مترجم: حسن فاضل

طرح جلد: محمدرضا ستاری

صفحه آرا: امید مقدس

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۹

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۶-۴۳۳-۵

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی

از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

حرف‌نویشت مترجم

سراسر بیان و بیان دره‌ای ماتی به خاطر می‌آورم، یکی از دوشنبه‌های زمستان سال هشتاد بود که با دو خنجر بگی تمام و پیش از ختم راه، از یک تاکسی گرفتار در سیلاب نفس‌کُشتر تا یک تیرن پیاده شدم و خویش را دوان به ساختمان کهنه‌ی دانشکده‌ی زبانهای خارجی رسانیدم. جلسه‌ی دفاع از پایان‌نامه‌ی مریم، خواهرم بود. من در مردکی تاخیر به محل رسیده بودم. از آنجایی که جا به جا و بند به بند آن پایان‌نامه‌ی دریاتش را از بر داشتیم، به وقت گشودن در، یافتیم که بیش از نیمی از روایت را از کف داده‌ام. در آن لحظه مریم به اجرا و تحلیل نمایش جعبه‌ی شنی ادوارد البی مشغول بود. درست همان دمی که مامی [یکی از شخصیت‌های نمایش] مادرش را درون جعبه‌ی بازی از شن گذاشته بود و مرگش را انتظار می‌کشید. چقدر شبیه به آدم معاصر، به همان پوچ‌دلی و تهی‌مهری، به همان کم‌فهمی.

دکتر سخنور، دکتر نجومیان و چند تن دیگر از اساتید، تمام هرگز رگوش به اجرای تک نفره‌ی خواهر بودند و من در همان صندلی آخر به دیدن همان کلام و اجرایی که فزون بر شش ماه با ایشان زندگی کرده بودم و تنها و تنها من دیده بودم، نشستم.

من و مریم دو سال و چندی در کنار هم و به دور از خانواده زندگی کرده بودیم. سخن از همه‌ی آن وقتی ست که ایشان دانشجوی ارشد ادبیات انگلیسی بودند و من قدم‌های آخر دبیرستان را پابر می‌داشتم. هنوز آن شب و روزهایی را که وی به پخت آن پایان‌نامه به کار بود از یادم محو نشده است. ایامی که از تلفن‌های

امروزی و اینترنت‌های خانگی خبری نبود. کتاب بود و واژه‌نامه‌های ورق کهنه‌ی گردن‌کلفت و مقاله‌های کمیاب و گاهی که از همه‌ی اینها مایوس بودی چاره‌ی آخرت فقط و تنها فقط کتابخانه‌ی ملی بود.

گویی جای به جای و همه‌ی هوای آن آپارتمان کم‌جا سرریز از بوی البی شده بود. هر وقت و همه‌جا حرف او بود. مریم سرتاسر آن دوران را از هر جایی که توانش بود خوراکی تازه از این نمایشنامه‌نویس نامی به چنگ می‌آورد و به خورد آن پایان‌امه می‌داد که در آن زمانه امری سهل نبود.

چقد آن روزها که هنوز گوگل در این دیار و هر خانه و صف و برزن و کافه‌ای جاز خرفته بود، آن‌سان تحقیق و کاوش ارج داشت و ثمرش به آدمی می‌چسبید. به عقیده‌ام، اصلی‌ام که از آن مرارت‌ها و کوشش‌ها دست می‌داد هم درست‌تر بود و هم حادتر و بهایی‌گر و بی‌حد داشت.

اینکه از همان وقت و سال است به لحن و فکر این نویسنده‌ی مدرن تمایلی در جان من جان گرفت و نهانی آثارش به خیالم سر خورد، خیلی به راستی و حقیقت نیست اما به خواست تقدیر سیزده سال بعد از همان دوشنبه که نقلش رفت، یکی از نمایشنامه‌های ادوارد البی [نبرد ریز] به دست من که چون خواهر به راه ادبیات انگلیسی کشیده شده بودم به زری ترجمه شد و بی‌کمترین مشقتی می‌توانم بیاد آورم که پس از چاپ آن کتاب با خم‌عنه مردم دیگر سراغی از وی نگیرم. علتش برای من به تمامی آشکار بود و آن سده‌ی نثر وانیست که در برابر چاپ آثار این نمایشنامه‌نویس در کشورم وجود دارد. اما تنها بلندی از پخش خرده‌ریز نگذشته بود که با تماس و پیشنهاد سه کارگردان تئاتر رانی به صحنه بردن آن نمایشنامه مواجه شدم و پیدا بود آنچه من در طول ترجمه‌ی آن اثر با آن مردم و به مذاقم بسیار بکر و نو آمده بود به چشم دیگرانی هم آفتابی شده بود و سادگی خرده‌ریز به صحنه رفت و از بخت خوش و بلندی آن کارگردان و آن گروه، آنجا هم خوش درخشید و درست در میانه‌ی همان روزها هم البی دست از این جهان شست و من هم به عادت همیشه عهد از یاد بردم و باز بر آن شدم به دیدار یکی دیگر از نمایشنامه‌هایش بروم.

زندگی از نگاه ادوارد البی آن پیچ در پیچ لبالب از مشقت و گیر و جان

کندن‌های متداول نیست. یک راحتی‌ست و یک تجربه و تمام و نه بیشتر و من بسیار به این نگاه مشتاق و مجاورم. به ویژه آنجا که از زبانش خواندم "چه چیزی می‌تواند بدتر از آن باشد که به پایان زندگی بررسی و بینی زندگی نکرده‌ای." از همین رو هم بود که برای بار دوم به ملاقاتش رفتم و حالا این شما و این دیدار ازهی من با جناب ال‌بی. نمایش ازدواج. نوش جان‌تان.

حسن فاضل - زمستان نود و شش